

هو العلیّ العالیّ الأعلیّ

شکرشکن شوند همه طوطیان هند

زین قند فارسی که به بنگاله میرود

مکتوب آن جناب بر مکمن فنا واصل و بر مخزن تسلیم و رضا وارد و آنچه مسطور شد منظور گشت و هر چه مذکور آمد صحیح و درست ولکن محبان کوی محبوب و محرمان حریم مقصود از بلا پروا ندارند و از قضا احتراز نجویند از بحر تسلیم مرزوقند و از نهر تسنیم مشروب رضای دوست را بدو جهان ندهند و قضای محبوب را بفضای لامکان تبدیل نمایند زهر بلیّات را چون آب حیات بنوشند و سمّ کشنده را چون شهد روح بخشنده لاجرعه بیاشامند در صحراهای بی آب مهلک بیاد دوست مواجند و در بادیه‌های متلف بجان‌فشانی چالاک دست از جان برداشته‌اند و عزم جانان نموده‌اند چشم از عالم بریسته‌اند و بجمال دوست گشوده‌اند جز محبوب مقصودی ندارند و جز وصال کمالی نجویند پیر توکل پرواز نمایند و بجناب توسّل طیران کنند نزدشان شمشیر خون‌ریز از حریر بهشتی محبوبتر است و تیر تیز از شیر امّ مقبولتر

زنده دل باید در این ره صدهزار

تا کند در هر نفس صد جان نثار

دست قاتل را باید بوسید و رقص کنان آهنگ کوی دوست نمود چه نیکو است این ساعت و چه ملیح است این وقت که روح معنوی سر جان‌افشانی دارد و هیکل وفا عزم معارج فنا نموده گردن برافراختیم و تیغ بی‌دریغ یار را بتمام اشتیاق مشتاقیم و سینه را سپر نمودیم و تیر قضا را بجان محتاجیم از نام بیزاریم و از هر چه غیر او است در کنار فرار اختیار نکنیم و بدفع اغیار نپردازیم بدعا بلا را طالبیم تا در هواهای قدس روح پرواز کنیم و در سایه‌های شجر انس آشیان سازیم و بمنتهای مقامات حبّ منتهی گردیم و از خمرهای خوش وصال بنوشیم و البتّه این دولت بی‌زوال را از دست ندهیم و این نعمت بی‌مثال را از کف نگذاریم و اگر در تراب مستور شویم از جیب رحمت ربّ الأرباب سر برآریم این اصحاب را بلا فنا نکند و این سفر را قدم طیّ نماید و این وجه را پرده حجاب نشود

بلی این معلوم است که با این همه دشمن داخل و خارج که علم اختلاف برافراخته‌اند و بکمال جدّ در دفع این فقرا کمر بسته‌اند البتّه بقانون عقل باید احتراز نمود و از این ارض بلکه از روی زمین فرار اختیار کرد ولکن بعنایت الهی و تأییدات غیب نامتناهی چون شمس مشرقیم و چون قمر لایح بر مسند سکون ساکنیم و بر بساط صبر جالس ماهی معنوی از خرابی کشتی چه پروا دارد و روح قدسی از تباهی تن ظاهری چه اندیشه نماید بل تن این را زندان است و کشتی آن را سجن نغمه بلبل را بلبل داند و لحن آشنا را آشنا شناسد

باری ایّام قبل را ناظر باشید که بخاتم انبیا و مبدأ اصفیا چه نازل شد تا چون روح خفیف شوی و چون نفس از قفس تن برآئی در نهایت احاطه اعدا و شدت ابتلا طایر قدسی نازل شد و این آیه آورد و ان کان کبر علیک اعراضهم فان استطعت ان تبغی نفقاً فی الأرض او سلماً فی السّماء هزار چشم باید تا خون گیرد و صدهزار جان باید تا ناله از دل برآرد و هم‌چنین در جای دیگر میفرماید و اذ یمکر بک الذین کفروا لیشتوک او یقتلوک او یخرجوک و یمکرون و یمکر الله و الله خیر الماکرین در این دو آیه مبارکه که از مبدأ الوهیّه نازل شد بسیار ملاحظه فرمائید تا بر اسرار غیبیه واقف شوید اگر چشم بصیرت ناس باز بود همین جلوس این عبد در ظاهر همه را کافی بود که با همه این اعدا و موارد بلا چون شمع روشنیم و چون شاهد عشق در انجمن ستر و حجاب را سوختیم چون نار عشق برافروختیم ولکن چه فایده که جمیع عیون محجوب است و همه گوشها مسدود در وادی غفلت سیر مینمایند و در بادیه ضلالت مشی میکنند هم برینون عمّا عمل و انا بریء عمّا یعملون معلوم آن

جناب باشد که یکی از معتکفین آن ارض که مشغول بزخرف دنیا است و از جام رحمت نصیبش نه و از کأس عدل و انصاف بهره‌ایش نه و در لحظه‌ای این بنده را ندیده و در مجمعی مجتمع نشده و ساعتی مؤانست نجسته قلم ظلم برداشته و بخون مظلومان رقم کشیده

فطوعاً لقاض اتی فی حکمه عجباً

افتی بسفک دمی فی الحلّ و الحرم

و بعضی حرفهای بی‌معنی هم بجمعی گفته و در همین روزها هم بشخصی معروف بعضی مقالات از ظنونات خود بیان نموده و آن شخص این دو روز به طهران رفته با دفتری حکایت و کتابی روایت

آنچه در دل دارد از مکر و رموز

پیش حق پیدا و رسوا همچو روز

همه این مطالب معلوم و واضح است و بنای آنها هم مکشوف و محقق از این بنده کتمان کنند از حضور من لا یعزب عن علمه من شیء چگونه مستور ماند و ندانستم که آخر بکدام شرع متمسکند و بچه حجّت مستدلّ این بنده که مدّتی است بالمرّه عزلت جسته‌ام و خلوت گزیده‌ام در از آشنا و بیگانه بسته‌ام و تنها نشسته‌ام این حسد از چه احداث شد و این بغضا از کجا هویدا گشت و معلوم نیست که بآخر خیر برزد و کام دل حاصل نمایند اگرچه ایشان بهوی سالکند این فقیر بخیط تقی متمسک و انشاءالله بنور هدی مهدی کدورتی از ایشان ندارم و غلّ در دل نگرفته‌ام بخدا گذاشتم و بعروّه عدل تشبّث جستم بعد از حصول مقاصد ایشان شاید از حمیم جحیم مشروب شوند و از نار غضب الهی مرزوق زیرا که حاکم مقتدر در میان است و از ظلم البتّه نمیگذرد آخر باید یک مجلس ملاقات نماید و بر امور مطلع شود تا بر ایشان مبرهن گردد آن وقت حکم جاری کنند قضی و امضی دست ظنون ایشان کوتاه است و شجر عنایت الهی بغایت بلند تا زمان ما نرسید هیچ نفسی را بر ما قدرتی نیست و چون وقت آمد بجان مشتاقیم و طالب نه تقدیم یابد و نه تأخیر انا لله و انا الیه راجعون ان ینصرکم الله فلا غالب لکم و ان یخذلکم فمن ذا الّذی ینصرکم بعده الی آخر و السّلام علی من اتّبع الهدی